مداد شمعی

سرشناسه : سلمانی ، سعیده ، ۱۳۵۲
عنوان و نام پدیدآور : مداد شمعی/ مولف : سعیده سلمانی
مشخصات نشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۵.
مشخصات ظاهری : ۱۶ ص.
شابک : ۹-۲۳۴-۱۲۹-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه.
موضوع : داستان ــ کودک - قصه
رده بندی کنگره : TP ۹۸۳
رده بندی دیویی : ۵۵/۶۶۸
شماره کتابشناسی ملی : ۹۹۷۶۵۸۸
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

نام کتاب : مداد شمعی
مولف : سعیده سلمانی
ناشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)
صفحه آرایی، تنظیم و طرح جلد: محدثه فرهمند
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ : اول ــ ۱۴۰۵
چاپ : زبرجد
قیمت : ۳۰۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب رسان :
https//:chaponashr.ir/ketabresan
شابک :۹-۲۳۴-۱۲۹-۶۲۲-۹۷۸
تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران - ۱۴۰۵)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

Chaponashr.ir

پری و پریا دو خواهر بودند و در خانه ای ساده در کنار خانواده زندگی می کردند.

پری از پریا بزرگتر بود و خواهرش رو خیلی دوست داشت و مراقب او بود.

پری فهمیده بود پریا استعداد زیادی در نقاشی دارد. پریا با سن کمش نقاشی های زیبایی می کشید.

پریا عاشق مداد شمعی بود .ولی خانواده پریا وضع مالی خوبی نداشتند و نمیتونستند برای پریا مداد شمعی بخرند.

پری خیلی دوست داشت برای خواهرش مداد شمعی بخره .



پری یه دوست صمیمی بنام نغمه داشت .هر دوی اونها کلاس دوم بودند و خیلی با هم وقت میگذروندند.

اغلب مشق هاشون رو با هم می نوشتند و با هم نقاشی می کشیدند.

و کارشون که تموم میشد کارتون تماشا می کردند یا بازی می کردند.



یک روز که نغمه خونه پری، دوستش بود متوجه گریه ها و جیغ و داد پریا شد.

و فهمید که اون مداد شمعی میخواد و چون مادر پری نتونسته براش بخره ناراحته.



روزها همچنان می گذشتند و دوستی پریا و نغمه هر روز بیشتر می شد تا اینکه یک روز سر کلاس نقاشی، نغمه متوجه شد چند تا از مداد شمعی هاش نیست. خیلی تعجب کرد چون همیشه سر جاشون بودند مطمئن بود اونها رو جایی نذاشته. یادش اومد شب خونه پری اینا مداد شمعی هاش رو با خودش برده بود.





و یادش اومد پریا دلش مداد شمعی می خواست و خیلی از نداشتنش ناراحت بود. برای همین پیش خودش گفت پس کار پریاست، اون برداشته و تصمیم گرفت ارتباطش رو با پری قطع کنه و دیگه خونه اونا نره. نغمه از بابت این مساله خیلی ناراحت بود.

پریا از رفتار نغمه تعجب کرده بود و نغمه هیچ توضیحی نمی داد. پریا غمگین بود و فکر می کرد چرا دوست خوبش باید یدفعه ای چنین رفتاری داشته باشه. دلش شکسته بود و هر چی فکر می کرد به نتیجه نمی رسیدتا اینکه یک هفته گذشت.

نغمه یک گربه سفید خونگی ترو تمیز داشت که اسمش رو سفید گذاشته بود و بعض مواقع با خودش می برد خونه دوستش پری تا پریا باهاش بازی کنه.



پریا عاشق سفید بود.

نغمه اولش فکر کرده بود به پری بگه که پریا مداد شمعی اون رو برداشته. اما بعدش فکر کرد به یه بهونه ای به اتاق پریا بره و اونجا رو بگرده.

فردای اون روز رفت خونه پریا. اول مشق نوشتند. بعد مداد شمعی هاش رو به عمد در آورد و متوجه شد پریا به اونها زل زده و حتی با سفید هم بازی نمیکنه.

پریا رفت تا به مامانش کمی کمک بده تا چای آماده کنند.

نغمه از فرصت استفاده کرد و به پریا گفت بریم اتاقت تا با عروسکها بازی کنیم.اتاق پری و پریا یکی بود و کوچیک بود و اونها یک تخت دو طبقه داشتند که طبقه پایینش پریا می خوابید.پریا عروسکهاش رو آورد و سفید هم دنبالشون اومده بود و شروع کرد با عروسک ها بازی کردن.



نغمه متوجه دفتر نقاشی پریا روی تختش شد. وقتی پریا حواسش پرت بازی بود نغمه دفتر رو برداشت و ورقش زد که یه برگه از لای اون روی تخت افتاد .یه نقاشی با مداد شمعی. یک گل قرمز با برگهای سبزو یک خورشید زرد.نغمه سریع کاغذ رو تا کرد ولای دفتر گذاشت و اون رو گذاشت سرجاش و سریع از اتاق بیرون اومد و بدون اینکه منتظر چای بشه خداحافظی کرد و رفت خونه.





رفت تو اتاقش و در رو به روی خودش بست. و زد زیر گریه. باورش نمیشد پریا چنین کاری کرده باشه.نمیدونست چیکار کنه. اگه موضوع رو به پری می گفت باور نمی کرد و حتما ناراحت می شد. اما از کجا معلوم پری به پریا یاد نداده باشه.

افکار مختلفی توی ذهنش می چرخید. اگر موضوع رو به مادرش می گفت اجازه دوستی با پری رو بهش نمیداد.

فردا رفت مدرسه و سعی کرد از پری فاصله بگیره. پری خیلی تعجب کرده بود. مدام می پرسید چی شده؟ از من ناراحتی نغمه؟ تو اتاق پریا چه اتفاقی افتاد که تو زود رفتی و حالا باهام قهر کردی؟



نغمه هیچ حرفی نمی زد. فقط ناراحت بود. دیگه خونه پری اینا هم نمی رفت.

چند روزی گذشته بود تا اینکه یک روز برادر بزرگترنغمه، مهران اومد تو اتاق نغمه در حالی که توی دستش سه تا مداد شمعی به رنگ زرد و قرمز و سبز بود.مهران کارشناس طراحی بود.

به نغمه گفت من هفته پیش می خواستم چند تا طراحی انجام بدم مداد شمعی های تو وسوسه ام کرد این سه تا رو برداشتم امتحان کردم. ببخشید هر دفعه اومدم ازت اجازه بگیرم یا بهت بگم تو خواب بودی .

